

لوح بسيط الحقيقة

حضرت بهاء الله

اصلي فارسي



لوح بسيط الحقيقة - حضرت بهاء الله - اقتدارات و چند لوح ديگر،

صفحه ۱۰۵ - ۱۱۶

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء

و ما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة كل الأشياء قل فاعلم أن المقصود من الأشياء في هذا المقام لم يكن إلا الوجود و كالات الوجود من حيث هو وجود و من الكل الواجد و هذا كل لا يذكر عنده بعض و لا يقابله جزء و الحاصل أن بسيط الحقيقة لما كان بسيطاً من جميع الجهات إنه واجد و مستجمع لجميع الكمالات التي لا حد و لا نهاية لها چنانچه فرموده اند ليس لصنعه حد محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشياء در عبارت مذکوره کمالات وجود من حيث هو وجود است و از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جميع کمالات نامتناهيه است بنحو بساطت و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل بوجودات غیر متناهیة شده سبحانه سبحانه عن ذلك چنانچه خود حکما گفته اند بسيط الحقيقة كل الأشياء و ليس بشيء من الأشياء و فی مقام آخر انوار بسيط الحقيقة ترى في كل الأشياء و این بصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در كل اشياء آیات احديه را مشاهده مینمایند چه که جميع اشياء مظاهر اسماء الهیه بوده و هستند و حق لم یزل و لا یزال مقدس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشياء در امکانه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لما كان وجود الواجب في كمال القوة و الشدة لو يجوز یخل بوجودات غیر متناهیة و لكن لا يجوز ما انحل در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکماء اگر بتامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن اینست که كل را به لا نفی میکنند و حق را به الا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی که كل نزد



ORIGINAL



AUDIO

ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود کلّ شیء هالک إلا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده‌اند کان الله و لم یکن معه شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آنکه مشاهده میشود که اشیاء موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیء وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجهه که حقست دائم و باقی و توحید شهودی آنست که در کلّ شیء آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل: ﴿سُنُّرِهِمْ آيَاتًا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ﴾ در این مقام در کلّ شیء تجلیات آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حقّ منحلّ بوجودات نامتناهی شده تعالی تعالی من آن یخلف بشیء أو یحدّ بحدّ أو یقترن بما فی الإبداع لم یزل کان مقدّسا عن دونه و منزها عما سواه نشهد أنه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کلّ فی قبضة قدرته المهيمنة علی العالمین و در مقامی کلّ ما ذکر او یذکر یرجع إلى الذکر الأوّل چه که حقّ جلّ و عزّ غیب منیع لا یدرکست در این مقام کان و یكون مقدّسا عن الأذکار و الأسماء و منزها عما یدر که أهل الإنشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا آنچه از کار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جارست بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کلّ الأسماء الحسنی و الصفات العلیا ترجع إليه و لا تجاوز عنه کما ذکر أن الغیب هو مقدّس عن الأذکار کلّها و مقرر نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود و لکن در باطن بسیط مقدّس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کلّ الجهات در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربی کلّ اشیاء است و دارای کمالات لا تخصی و از برای اینکلمه در این مقام بیانی در کتاتر عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله أن یأتی به إنه هو العلیم الخبیر و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک نموده‌اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده‌اند از کتب انبیاء استنباط کرده‌اند و اول من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته‌اند در هر لسان باسمى موسومست و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمسیه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمیه نموده‌اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لأمر الله در ظاهر رد فرموده‌اند و لکن اینعبد مسجون لا یذکر إلا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسانرا غنی نموده و نخواهد نمود مثلا حکیمی که باین کلمهء تکلم نموده لو کان موجودا و الذین أقرّوا له فیما قال ثمّ الذین اعترضوا علیه کلّ در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نوراء بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنّوا بأنّ ما خرج من أفواههم أنه قسطاس توزن به الأقوال و اسطرلاب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المآل مع

ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من إقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم بجمع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدی الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواهد قول بلا عمل کنحل بلا غسل أو کشجر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه إنی أنا الله در هر شجری موجود در مقام بیان کلمه تکلمّ نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کلّ شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه مابین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل را ندا میفرماید ابدأ اصغاً نموده چه اگر اصغاً شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حبّ نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده اند الأمر بید الله يعطی من یشاء ما یشاء و یمنع عمّن یشاء ما أراد إنه لهو المحمود فی أمره و المطاع فی حکمه لا إله إلا هو العلیم الحکیم در این ایام در یکی از الواح نازل کم من ذی عمامة منع و أعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و أقبلت و قالت لک الحمد یا إله العالمین کذلک جعلنا أعلیهم أسفلهم و أسفلهم أعلیهم إن ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع الغدیر و البحر الأعظم أمام وجهک تقرب إلیه ثم اشرب منه باسم ربک العلیم الخبیر لعمری إنه یبلغک إلی مقام لا تری فی العالم إلا تجلی حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی العلم أنه لا إله إلا هو المقدر العزیز القدیر هذا یوم ینبغی لکلّ نفس إذا سمع النداء من مطلع البداء یدع الوری ورائه یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثم لبیک یا محبوب العالمین.

قل یا ایها السائل لو یاخذک سکر نمر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فیہ من الحکمة و التّبیان لتضع الإمكان و تقوم علی نصره هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من أظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الذی إذا یراه أحد فی الظاهر یجده علی هیکل الإنسان بین أیدی أهل الطّغیان و إذا یتفکر فی الباطن یراه مهیماً علی من فی السموات و الأرضین استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النوراء علی البقعة الحمراء یا قوم أسرعوا بالقلوب إلی شطر المحبوب کذلک قضی الأمر و أتى الحکم من لدن قویّ آمین.

یا ایها السائل قد ذکر ذکرک لدی الوجه فی هذا السّجن المبین لذا نزل لک هذا اللوح الذی من أفقه لاحت شمس الطّاف ربک العزیز الحمید عرف قدرها و اغل مهرها إنها خیر لک إن كنت من العارفين نسل الله أن یؤیدک علی أمره و ذکره و یقدّر لک ما هو خیر لک فی الدّنیاء و الآخرة إنه مجیب دعوة السائلین و أرحم الرّاحمین.

يا أيها العبد إذا انجذبت من نفحات إشارات مالِك الأسماء و استنورت بأنوار الوجه الذي أشرق من مطلع البقاء
توجه إلى الأفق الأعلى قل يا فاطر السماء و مالِك الأسماء أسئلك باسمك الذي به فتحت أبواب لقائك على
خلقك و أشرقت شمس عنايتك على من في ملكك أن تجعلني مستقيما على حبك و منقطعا عن سوائك و
قائما على خدمتك و ناظرا إلى وجهك و ناطقا بثنائك أي ربّ أيّدي في أيام ظهور مظهر نفسك و مطلع
أمرك على شأن احرق السّبحات بفضلك و عنايتك و أحرق المحجبات بنار محبتك أي ربّ أنت القويّ و أنا
الضعيف و أنت الغنيّ و أنا الفقير أسئلك بجزع عنايتك أن لا تجعلني محروما من فضلك و مواهبك يشهد كلّ
الأشياء بعظمتك و إجلالك و قوتك و إقتدارك خذ يدي بيد إرادتك و أنقذني بسلطانك ثمّ اكتب لي ما
كتبته لأصفيائك الذين أقبلوا إليك و وفوا بعهدك و ميثاقك و طاروا في هواء إرادتك و نطقوا بثنائك بين
بريتك إنك أنت المقتدر المهيمن المتعالى العزيز الكريم.